

# همشهری

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد  
گر برگ عیش می طلپی ترک خواب کن

صفحه ۱ | علیزاده پنهانی

**صاحب امتیاز:**  
مؤسسه همشهری  
مدیر مسئول: محسن مهدیان  
سرمدیر: دانیال معمار

**مدیران:**  
مدیر فنی: حامد یزدانی  
مدیر هنری: مهدی سلیمی  
مدیر عکس: امیر پناهیور

**مدیران:**  
مدیر: حسین لطفی  
مدیر: مهرداد موسی پور

**تیم:**  
مدیر: امیر محمد یعقوب پور  
مدیر: لیلی فرسند

**سازمان:**  
مدیر: جواد عزیزی  
مدیر: سعید مروی  
مدیر: علیرضا محمودی

**مدیران:**  
مدیر: جواد نصرتی  
مدیر: محمد علی طلیعی

**اداره:**  
مدیر: مهرداد موسی پور  
مدیر: علیزاده پنهانی

**اداره:**  
مدیر: مهرداد موسی پور  
مدیر: علیزاده پنهانی

## کوچه گرد

### باغی برای همه: رسم ولوزونه در باغ های بی دیوار کن!



لیلا باقری

پاییز که می رسید، بچه های کن چشم شان به درخت ها بود؛ درخت هایی که هنوز کمی میوه داشتند؛ خرما، انجیر، انار و... چیده شده، دست نخورده؛ برای کسی که باغ نداشت؛ برای پرندها؛ برای رهگذری که شاید فقط از کنار درخت رد می شد. درباره یک رسم جالب در کن می گوئیم؛ «ولوزونه».

ولوزونه، کلمه ای در گویش اهالی کن است؛ یادگاری از روزگاری که باغدارها، همه محصول شان را نمی چیدند. عبدالله درویش، شاعر و ساکن قدیمی کن در این باره می گوید: «ولوزونه» یک رسم بین باغداران است. در گذشته وقتی زمان برداشت محصول می شد باغدارها تمام میوه ها را نمی چیدند و تعدادی روی درخت می گذاشتند؛ سهم مردمانی که باغ نداشتند و سهم گنجشک ها و سارها. این رسم برای بچه های خیلی جذاب بود و حوالی پاییز که می شد اهالی کن می گفتند وقت «باغ ولوزونه» رسید و بچه ها کیف می کردند از باغی به باغ دیگر بروند و یک دل سیر میوه بخورند؛ خرما، ولوزونه، انجیر و ولوزونه، انار و ولوزونه و... اما این فقط یک رسم برای بخشش نبوده؛ بیشتر نشانه ای از یک شیوه زندگی بود. باغ های بی دیوار بودند. کسی از دیگری نمی ترسید. مردم، باغ های همدیگر را نه با قفل و تَرده که با اعتماد و احترام حفظ می کردند. محمود منبئی، تهران پژوه، معتقد است این رسم بوده بین تمام مردم ایران و توضیح می دهد: در کل ایران زمین باغدار برای شکرگزاری بخشی از محصول را برای مردم و بخشی را برای پرندگان و حتی حیوانات می گذاشت. کدو و خربزه و محصولاتی از این دست غذای شغال هم بوده و این ضرب المثل هم از همانجا مانده که می گویند «بسته خربزه نصیب شاله» یعنی خربزه رسیده نصیب شغال می شود. در هر نقطه کشور هم این رسم نامی دارد و همدانی ها به جای ولوزونه می گویند «پوشاجنه»؛ یعنی پس از اچیدن یا چیدن. هر آنچه بعد از چیدن روی درخت می ماند اتفاق و سهم مردم و دیگر جانداران است.

گذشتگان ما این رسم همدلی را نه فقط برای پرندها، بلکه برای همدیگر هم رعایت می کردند. به گفته منبئی، جوان ها به سالمندان کمک می کردند تا باغ شان را شخم بزنند، میوه ها را برداشت کنند و چاه بکنند. اگر پیرمردی پسر جوانی نداشت، جوانان محله کارهای سخت او را انجام می دادند. همسایه ها غمخوار هم بودند. در مراسم ها، در روزهای سخت و آسان، کنار هم می ایستادند و زندگی، با حداقل ها هم می چرخید.

حالا چقدر از آن رسم باقی مانده؟ ما هنوز چیزی را برای دیگران کنار می گذاریم؟ برای رهگذران، برای پرندها، برای همسایه ها؟ یا همه چیز را فقط برای خودمان برمی داریم؟



بالسکن این کیوار کد  
پادکست مربوط به یادداشت  
را بشنوید.

## تهران مصور

### سه قلوهای افسانه ای



برج های «آ.اس.پ» روزگاری شبیه سه قلوهای افسانه ای بودند که نخستین ساکنان اراضی اطراف بزرگراه کردستان و محدوده جنوب محله شیراز به شمار می رفتند. ساکنان و زمین های آن در ضلع غربی بزرگراه کردستان، شمال غربی محله یوسف آباد و جنوب محله شیراز فعلی و در محاصره انبوهی از خیابان ها، بزرگراه ها و برج ها قرار دارند. اما روزگاری نه چندان دور در اوایل دهه ۵۰ این برج ها از نخستین ساکنان زمین های اطراف بودند. عملیات ساخت این مجتمع های مسکونی از سال ۱۳۴۹ آغاز شد. ایده اصلی ساخت این سه برج مسکونی در طرح برنامه مدرنیزاسیون پایتخت به همراه چند برج دیگر بود و ساخت آنها تا سال ۱۳۵۴ طول کشید و پس از گذشت حدود ۵ دهه هنوز از برج های معروف پایتخت به شمار می روند.

## هوادلیپذیر شد

مرور آیین های نوستالژیک دهه فجر در سال های دور

نقش پررنگی در آن داشتیم و هر کدام گوشه ای از مسئولیت برگزاری این جشن دهروزه را در خانه و مدرسه و محل زندگی مان به عهده می گرفتیم. روزهای دهه فجر کودکی و جوانی از آن زمان هایی است که همه آدم ها خاطرات مشترک و تقریباً شبیه به هم زیادی از آن دارند؛ خیلی ها سرود خوانده اند، خیلی ها تئاتر بازی کرده اند، خیلی ها مسابقه داده اند و روزنامه دیواری درست کرده اند و خیلی ها در آذین بندی کوچه و محله و مدرسه مشارکت کرده اند. فقط کافی است یک نفر یکی از این خاطره ها یادش بیاید و شروع به تعریف کند و بقیه آن را تأیید کنند و دنبالش را بگیرند و خاطره خودشان را در باره همان ماجرا بگویند؛ از آن خاطراتی که یک «یادش به خیر» از آن قلبی در آن پنهان شده است.

نابغه میانی

برای ما که در دهه های ۶۰ و ۷۰ به دنیا آمده ایم یا در این دهه بزرگ شده ایم، روزهای دهه فجر نوستالژیک ترین روزهای سال است. با اینکه هنوز هم جشن ها و آذین بندی مدارس و خیابان ها برقرار است و با اینکه نوع این جشن ها نسبت به سال های گذشته کمی تغییر کرده و همه چیز به روز تر شده، اما شور و حال روزهای دهه فجر همان است که بود.

اگر لایه لایه خاطرات کودکی مان به دنبال خاطره مشترک بگردیم، روزهای دهه فجر مثال خوبی برای نسل جوان و بزرگسال جامعه امروز ماست؛ خاطراتی که اتفاق هر کدام از ما



مکت

روز یکشنبه

روز ۲۲ بهمن هر سال، انتهای همه این ماجراها و جشن دهروزه برای ما بود؛ روزی که آن را به طور مشترک در راهپیمایی جشن می گرفتیم. آن صبح زود بیدار شدن در روز تعطیل، آن بادکنک ها، آن حرکت دسته جمعی ما مردم و دیدن رفا. همه خاطره های دلچسب از یک روز متفاوت در سال های گذشته بود که شیرینی اش هنوز هم زیر زبان مان است.



سر خوش از پیروزی

هیجان در مدرسه

آن روزها جز مدارس، خانه ها هم رنگ بوی دهه فجر داشت و هیچ کس بیکار نمی نشست و خوب ساخت پرچم ایران، حداقل کاری بود که بچه ها و جوانان ترها در خانه انجام می دادند. بعد هم نوبت به کوچ و محله می رسید که با کمک بزرگ ترها تزئین و چراغانی شود. مسابقات فرهنگی-ورزشی مسجد محل هم پای ثابت آن کار و میانه بهمن نزدیک بود. آن روزهای غروب و آذان مغرب و عشا، حضور بچه ها و جوانان ها در مسجد بیشتر از روزهای قبل از دهه فجر می شد. اصلاً دهه فجر بود و آن مسابقات فوتبال جام فجر، طناب کشی، حفظ قرآن، سوالات تاریخی و اطلاعات عمومی و گاهی هم ماست خوری که ذوق و شوق شان را برای رسیدن دهه فجر زیاد می کرد؛ مسابقاتی که برنده اش یک سجاده نماز، کفش ورزشی یا کوله پشتی هدیه می گرفت و تا مدت ها از این پیروزی سر خوش بود.

بهمن، ماه هیجان انگیزی برای بچه مدرسه های ما بود و تقریباً همه دانش آموزان برای رسیدن آن لحظه شماری می کردند. تزئین حیاط و راهروی مدرسه و کلاس ها با کاغذهای رنگی و پرچم های سررنگ ایران، نخستین نشانه نزدیک دهه فجر بود. حتی دیگر نیازی به دیدن تقویم هم نبود؛ همین که مدرسه چنین سروشکلی می گرفت و معلم های پرورشی به تکا بومی افتادند و هر دقیقه یکی از بچه ها را برای کمک در کاری از سر کلاس صدا می زدند، یعنی به روزهای میانه بهمن نزدیک شده بودیم و بساط دهروزه جشن و مسابقه و بازی و شیرینی راه افتاده بود. پرچم های ایران را دور تادور راهروها و راه پله ها می کشیدند. در تابلوی اطلاعات هر کلاس، صفحه اول روزنامه های قدیمی مثل اطلاعات را با چاپ جدید و معمولاً با تیترهای شاه رفت و امام آمد می چسباندند و با حوصله ترها سراغ کاغذ بویاری می رفتند و تولید محتوا می کردند. یکی شعر می نوشت، یکی داستان انتخاب می کرد، یکی به دنبال عکس های مرتبط می گشت و با دقت عکس کتاب ها و روزنامه ها را می برد و یکی دیگر بخش زیباسازی روزنامه دیواری را به عهده می گرفت.



## حسینییه ارشاد میراث فرهنگی طهران



امروز روز تولد استاد مطهری سیدمروغ طباطبایی پور است، زادروز مردی که به بیان امام خمینی (ره)، با شمع فرزان خود مردگان را حیات می بخشید و به ظلمت ها نور می داد. البته شهید مطهری نیز نامش با حسینییه ارشاد گره خورده، حسینییه ای که در روزهای تبعید امام (ره) به مکانی بدل شده بود که بزرگانی چون استاد مرتضی مطهری، دکتر علی شریعتی و دکتر محمد منتجب با سخنرانی های خود صدای اسلام و انقلاب را به گوش جوانان می رساندند و چنان ولوله ای راه انداخته بودند که حکومت پهلوی وجود این محفل را برنتابید و در سال ۱۳۵۱ دستور تعطیلی آن را صادر کرد.

طرحی نو در معماری حسینییه



طراحی ساختمان حسینییه، درست شبیه برنامه های مذهبی نوگرایانه اش، با دیگر حسینییه های معمول متفاوت بود؛ حسینییه ای با گنبد فیروزه ای بزرگ و بدون گلدسته و با سالی شبیه آمنی تئاترهای مدرن در جاده قدیم شمعبران. طرح این بنا را معماری ارمنی به نام اوژن آفتاندلیانس در انداخت؛ مردی که معمار تالار رودکی تهران بود. ساخت حسینییه سال ۱۳۴۵ در زمینی به مساحت ۴ هزار متر مربع آغاز شد و در سال ۱۳۴۶ به ثبت قانونی رسید. در مساجد با حسینییه های آن روزگار و حتی اکنون معمولاً حاضران روی زمین می نشینند، اما آن جا به گونه ای طراحی شده که مردم روی صندلی بنشینند و حتی سالن نمایش، امکان اجرای برنامه های هنری هم در آن وجود دارد.

حسینییه با دانشگاه؟

مهم ترین فعالیت حسینییه به ۳ بخش آموزش، پژوهش و تبلیغ تقسیم می شد و به خاطر سخنرانی های علمی، نوگرایانه و انقلابی، جایگاه دانشگاهی زنده را در میان جوانان پیدا کرده بود، به خصوص که در این حسینییه دکتر علی شریعتی گاهی مثل دانشگاه سلسله گفتارهای ارائه می کرد. حسینییه ارشاد به یکی از پایگاه های مبارزه با رژیم پهلوی بدل شده بود. طرح، روشنگری های درباره اسلام و تفسیرهای انقلابی از تشیع باعث شده بود شور عجیبی در دل جوانان آن روزها بیفتد و همین موضوع سواک را به برنامه های آنجا حساس کرده بود. البته محتوای برنامه ها به مذاق برخی مذهبی ها هم خوش نمی آمد که سواک از همین موضوع هم سوءاستفاده می کرد. در دوره عماله تعطیلی حسینییه، اقدام هایی مثل چاپ مخفیانه جزوه و اعلامیه، جلسات غیررسمی و تولید سرودهای انقلابی نیز انجام می شد.

شهید مطهری و حسینییه ارشاد

شهید مطهری نقشی بی بدیل در روح حسینییه ارشاد داشت. یکی از مسئولیت های او کارهای پژوهشی و آموزش های دینی بود. ایشان حتی محل خانه اش را در خیابان دولت انتخاب کرده بود تا به حسینییه نزدیک باشد، خانه ای که این روزها به «خانه موزه شهید مطهری» بدل شده و درهای آن به روی علاقه مندان باز است.

امکانات فرهنگی

ابتدا سالن حسینییه در طبقه اول و دوم ظرفیتی در حدود ۱۵۰۰ نفر داشت، اما چند سال پس از تأسیس، سالی با ظرفیت ۲۰۰ نفر هم زیر زمین ساخته شد که در آنجا بیشتر کارهای پژوهشی و کلاس های فرهنگی برگزار می شد. در سال ۱۳۵۹ اعضای هیأت مدیره تصمیم گرفتند ۲ هزار متر مربع از زمین های مجاور حسینییه را بخرند و مسجد حسینییه را در آن بنا کنند. همه سطح زیرین حیاط به کتابخانه اختصاص یافت و در سال ۱۳۹۰، فضای ۱۰۰ متری هم برای کتابخانه دیجیتال در نظر گرفته شد. این روزها هم بخش های حسینییه ارشاد فعال است و منابع ارزشمندی در اختیار مراجع کنندگان قرار می دهد.

